



سیاستمدار معصوم!

ملاحظاتی در باره مسائل سیاسی است



رودریک تی. لانگه متولد چهارم فوریه ۱۹۶۴، استاد فلسفه در دانشگاه آیپورن و تحلیل گر سیاسی فلسفه در دانشگاه هاروارد و دانشگاه کرنل به انجام رسانده است.

رودریک تی. لانگ

وقتی که توماس جفرسون (۱) در بیانیه استقلال آمریکا با صراحت مبنای اصول فلسفی انقلاب این کشور را اعلام کرد- اصولی که نسل‌های بعد آن را اصول ۷۶ (متناقض به سال ۱۷۷۶) نامیدند- مبنایی شد که نو برای اولین بار به عنوان اساس و توجیه دیگر اصول مطرح کرده برابری و مساوات آن گونه که ممکن است عمده‌ای تصور کنند آزادی نیست.

پیش‌نویس اصلی بیانیه هنوز هم با وضوحی هر چه بیشتر اهمیت مساوات و برابری را نشان می‌دهد در نسخه نهایی و بهترین نسخه این بیانیه می‌گوید: «ما معتقدیم که این حقایق بدیهی‌اند همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و پروردگارشان بندگان حقوقی مسلم و سلب ناشدنی از جمله حیات آزادی و در پی خوشبختی بودن را اعطا کرده است.»

اما مطلب مهمی که جفرسون نوشت این بود: «ما معتقدیم که این حقایق مقدس و سلب‌ناشدنی‌اند همه انسان‌ها مساوی و مختار آفریده شده‌اند و آنها بر اساس تساوی خلقت خود حقوق فطری و سلب‌ناشدنی خویش از جمله سیاحت نفس آزادی و در پی خوشبختی بودن را استنتاج می‌کنند.»

تا جایی که من می‌توانم بگویم وجود تفاوت در عبارت پردازی‌ها ناشی از عوامل

سیکشناسانه ادبی است تا دلایل حقیقی متن پیش‌نویس نهایی ساده‌تر است اما متن پیش‌نویس اولیه به لحاظ فلسفی دقیق‌تر است. در عوض، در متن نهایی پیش‌نویس، یعنی جایی که مساوات و آزادی به‌سادگی به مثابه ۲ اصل اساسی تعریف می‌شوند رابطه آنها با یکدیگر مهم باقی می‌ماند و در متن نخست پیش‌نویس، لرزش آزادی صراحتاً نسبت به ارزش مساوات و برابری ارزشی فرعی و مشتق از آن اعلام می‌شود. با وجود این، ما که هنوز خود را به عنوان میراث‌داران اصول سال ۱۷۷۶ میلادی می‌دانیم، خیلی درباره مساوات و برابری سخن نمی‌گوییم و با شور و اشتیاق از آن یاد نمی‌کنیم. در عوض، درباره آزادی سخن می‌گوییم و خود را از طرفداران آن می‌نامیم و نه از هواداران مساوات و برابری.

اما اگر نه تساوی حقوقی و نه تساوی در آزادی برای یک جامعه آزاد آن گونه که ما آن را در نظر داریم کافی نیست پس به چه معنایی آن می‌تواند ناشی از خلقت یا تکوینی مساوی باشد تا ما حق آزادی خود را از آن مشتق سازیم؟ برای پاسخ دادن به این سؤال از اندیشه جفرسون به سرچشمه اندیشه‌اش - یعنی افکار جان لاک- برمی‌گردیم. جان لاک معتقد «تساوی» از نظر آزادی خواهان را به‌طور دقیق برای ما تعریف می‌کند: تساوی وضعیتی است که در آن قوا و اختیارات حقوقی متقابل است. هیچ کس نسبت به دیگری از حقوق بیشتری برخوردار نیست. هیچ بینمای بالاتر از این نیست که برای مخلوقات یک نوع مزایای یکسانی در طبیعت ایجاد شده و امکان استفاده از قابلیت‌های همسانی مهیا شده و هر کس نیز در میان دیگران باید بدون هیچ گونه اطاعت و انقیاد یا دیگری برابر باشد.

خلاصه، برابری و مساواتی که جفرسون و لاک از آن سخن می‌گویند تساوی در اقتدار است. یعنی منح هر گونه «تقیید و اطاعت» فردی از فرد دیگر. در این صورت، دخالت شخصی «الف» در آزادی شخص «ب»، مبنای اطاعت یا انقیاد شخص «ب» از شخص «الف» است. صحت و درستی آزادی، مستقیماً ناشی از تساوی «اقتدار و صلاحیت حقوقی» است. به عنوان مثال، لاک توضیح می‌دهد:

برابری و استقلال همه، ترساندن آسیب به حیثیت مسلمان آزادی یا دارایی کسی به‌وسیله فردی دیگر - تجهیز به قوای محبت و دوستی، تسهیم طبیعت میان همه، در میان ما فرض هر گونه انقیاد یا اطاعتی که بتواند ما را در نیروی یکدیگر مختار سازد همان گونه که این فرض که گویی ما برای استفاده از یکدیگر به وجود آمدیم، غیر قابل تصور است.

این، یک حکم و بسیار مهم ماقبل کانتی درباره این اصل است که موجودات انسانی به مثابه وسایلی صرف برای استفاده دیگران در نظر گرفته نشده‌اند (همچنین مشاهده کنید که چگونه لاک و جفرسون هر دو به استقلال به مثابه نتیجه فرعی و یا تفسیری درباره تساوی در قدرت استناد می‌کنند.)

ما حالا می‌توانیم بفهمیم که چگونه از تساوی اجتماعی- اقتصادی، و از تساوی حقوقی هر دو در مقابل تساوی بنیادگرا از دیدگاه لاک ناقص هستند. هیچ یک از این دو، اقتدار کانتی که دستگامهای حقوقی را اداره می‌کنند مورد سؤال قرار نمی‌دهند. چنین مدیرانی صرفاً ملزم به تسهیم قانون مساوات و برابری در میان کسانی که بر آنها مدیریت می‌کنند هستند. بنابر این تساوی اجتماعی- اقتصادی به‌مرغم دعوی جفرسون، طرفدارانش، ساختار قدرت موجود را به‌عنوانی که اصل تساوی حقوق را به چالش

می‌کشد زیر سؤال نمی‌برد. هر دو تر تقاضا می‌کنند تا ساختار قدرت، امور معینی را انجام دهد اما در چنین امری پیش فرض و در حقیقت نیاز آنها، وجود نوعی تفاوت و اختلاف میان آنهاست که بر ساختار قانون نظارت دارند و دیگر افراد است. زیرا در آن کشور بر اساس برابری کامل، طبیعتاً هیچ کس در هیچ کجا هیچ نوع برتری یا استیلا قانونی بر دیگری ندارد. هر چیزی که ممکن است کسی در دیگری آن حقی داشته باشد هر کس دیگری نیز الزماً باید دارای چنان حقی باشد.

تفسیر آزادی خواهان درباره اصل تساوی به این صورت مشخص نشده است. همان طوری که لاک در نظر دارد مساوات و برابری در قدرت و اقتدار، مستلزم کنار نهادن مدیران نظام‌های حقوقی - و بنا بر این مستلزم نهی خود نظام - است. هر قدرتی برای قدرت آنها در تصرف شهروندان است.

در چنین جامعه‌ای اجرای قانون طبیعت در دست همه است. به همین دلیل هر کس محق است تا متخطیان و متجاوزان از قانون را تا جایی که مانع تخطی و تجاوز آنها نشده مجازات کند. مسئولیت از نظر لاک نه تنها مستلزم برابری در مقابل قانونگذاران، قضات و پلیس نیست بلکه به گونه بسیار فاطمی مستلزم برابری با قانونگذاران، قضات و پلیس است.

با چنین معیاری «موری بارث» از موضع خود در دفاع از هرج و مرج سرمایه‌داری برگشت و یکی از دانشی و کامل‌ترین نظریه پردازان برابری حقوق بشر در همه زمان‌ها شد. عمده‌ای مانند «رابرت» تساوی مورد نظر لاک را پذیرفته و معتقدند که هر نظام حقوقی باید بر اساس آن به پا داشته شود. عده دیگری از پیروان خود لاک به تساوی مطلق مورد نظر او به مثابه نوعی اجبار



و فشار غیر عملی در یک نظام حقوقی نگاه می‌کنند و بنا بر این می‌خواهند صرفاً به حد کفایت تسلیم تسوای مورد نظر لاک شوند تا بدین ترتیب حمایت قانونی از ملکی اصول مورد نظر او را قابل اجرا سازند.

همه دلایل لاک به خاطر تلاش‌گری تسوای مورد نظرش با یک نظام حقوقی عملی و موجود یا با مطالعه ترکیب ساختاری و یا با مطالعه واقعیتهای چله‌چاشده درگیر است (به عنوان مثال لاک از این ادعا که هر کسی باید دعوی خود را به شخص ثالثی یعنی قاضی تسلیم کند به صورت مطالعه آمیزی نتیجه می‌گیرد که باید شخص ثالثی به عنوان قاضی وجود داشته باشد تا هر کسی دعوی خود را به او تسلیم کند این مانند این است که هر کس این مطلب که هر کسی دست کم یک نمایش تلویزیونی را دوست دارد به سوی این نکته که دست کم یک نمایش تلویزیونی وجود دارد که هر کسی آن را دوست دارد، حرکت کنیم.

اما حتی اگر گروه دوم بر حق بودند و ضرورتاً بعضی نکات مورد نظر لاک را در باره تسوای به کثرتی می‌نهادیم تا بقیه مولد را حفظ کنیم، دست کم این مطلب باید هنوز حقیقت داشته باشد که هر قدرت واحدی که برای حکومت کردن به واری آنچه برای یک نظام حقوقی موجود ضرورتی قطعی دارد، می‌رود، هنگامی که بی‌اعنادانه و انبساط به اصل تسوای انسان‌ها بنا می‌سازد در هر صورت هر آن گروه در صددند تا آنحراف از اصول مورد نظر لاک درباره تسوای را به حداقل برسانند. از این رو، آزادی خواهان بر حسب سنت دیرین، خشم خود را به نابرابری‌هایی که میان افراد عادل از یک سو و مجریان نظام حقوقی از سوی دیگر برقرار است متوجه می‌سازند (همان گونه که خود را متوجه دوستی‌ها و منافع شخصی آنها بر اساس امتیازات ویژه حکومتی ساخته‌اند، چنانکه آنتونی بلو می‌نویسد «چیزی که حکمرانی نخبگان متعدد را با یکدیگر مرتبط می‌سازد ممکن است موجب تملق و با عدم آن در میان کسانی که تا این حد به یکدیگر وابسته‌اند شود اما به همان اندازه میان فرمانروایان و ملت‌نشینان - قطعا ممکن نیست هیچ گونه برابری و مساواتی وجود داشته باشد»

به طور کلی، جریان مسیر اصلی فمینیسم در آمریکا در تاریخ خود غالباً تسوای را به معنای برابر اصل مساوی تحت قوانین موجود و مساوی بودن تعداد نمایندگان در مجلسات و سازمان‌ها با معنای عمیق‌تر تغییر قطعی وضعیت فعلی به معنای اصولی مساوی مورد نظر نبوده است بلکه بیشتر ملاحظه در همین وضعیت موجود مورد توجه بوده است فمینیست‌های بنیادگراگر اعتراض می‌کردند که منشا بی‌عدالتی همین قوانین و مؤسسات موجود است و بنابراین ممکن نیست اصلاح شوند.

مصلحتی که اهمیت دارد این است که مخالفت حکومت همواره با به معنای کنشی خشونت‌آمیز است یا به معنای خطر وجود چنین کنشی هست و جوهی که حکومت صرفاً هر چیزی که می‌خواهد می‌کند از راه اخذ مالیات جمع آوری شده است و مالیات‌ها از آن جهت جمع آوری می‌شوند که مالیات‌دهندگان از مقاومت در برابر جمع‌کنندگان مالیات می‌ترسند آنها می‌دانند که هر گونه تفرقه با او ستادگی، بی‌سرم و نوسیدکننده است. ملاحظه می‌کنیم چنانچه وضعیتی وجود دارد حکومت قادر است تا هر پولی را که می‌خواهد مصرف و جمع‌آوری کند حکومت در رأس هرم به کارگیری نیروهای مسلح، افراد پلیس، ژاندارم‌ها، سربازان، نگهبانان زندان و مأموران

و رفتار بودند. این نکته پاسخی به این مسئله نیست که عدم تسلیم تسوای طلبان اجتماعی - اقتصادی در برابر خود صورتی از نابرابری در قدرت است و بنا بر این به همین دلیل باید منع شود زیرا همان طور که رابرتنر خاطر نشان می‌سازد ترکیب این معانی منفی یکدیگر است «الف» نمی‌خواهد معروضه یا مبادله‌های با «ب» داشته باشد اگر «ب» تفنگ خود را به نشانه تهدید «الف» بیرون کشد تا «الف» را مجبور به مبادله کند ما چه خواهیم گفت «ب» مرتکب هتک حرمت یا خشونت می‌شود هیچ پرسشی در این باره وجود ندارد که این هتک حرمت تهاجی است و بنا بر این نا عادلانه است. با تدقیق است و بنا بر این عادلانه است اگر ما استدلال در باره «قدرت اقتصادی» را بی‌بهره باید موضع دوم را انتخاب کنیم و اگر آن را رد کنیم باید موضع نخست را قبول کنیم - سیاستمدار تابع حد وسط، منطقی نمی‌تواند بگوید که تصور فراوانی در باره زور و فشار نا عادلانه وجود دارد و باید یکی از این ۲ موضع را انتخاب کند و طبق آن موضع خود را اتخاذ کند او باید بگوید که نسبت به مسئله زور و فشار صرفاً یک صورت غیر منطقی وجود دارد - خشونت آشکار بدنی - یا باید بگوید که صرفاً یک صورت زور و فشار غیر مشروع وجود دارد - یعنی استکلاف از مبادله یا مملو شد.

بسیار نکته مورد نظر رابرتنر یعنی همه با حتی اکثر موارد عدم تسوای از نظر لاک هم با تصدیق نابرابری اجتماعی - اقتصادی سیاسی و هم با شدت عمل اولیه به مثابه صورت نابرابری از دیدگاه لاک سازگار است چرا که نه بی‌مؤثر نابرابری اجتماعی - اقتصادی، مستلزم تأیید شدت عمل نظرند اولیه در سطحی کلان است بنابراین اگر تسوای طلبان اجتماعی - اقتصادی سازگاری پیدا کنند صرفاً می‌توانند آرمان خود را به مثابه چالش‌هایی برای برابری از دیدگاه لاک مطرح کنند نه به عنوان تهدید یا توسع آن.

با فرض وجود نابرابری بسیار زیاد قدرت میان دستگاه حکومت و مردم تحت تسلط آن - بدین جهت عدم تسوای بسیار زیاد اجتماعی - اقتصادی میان آنها را مفروض خود قرار دهید - چگونه است که عده‌ای که خود را وقت ایجاد تسوای در میان انسان‌ها می‌پسندند این چنین به سرسخت از مدافعان حکومت می‌شوند؟ آزادی خواهان غالباً سهوت می‌شوند که چگونه عده‌ای ظلم را تا این حد نسبت به محدودیت‌ها و اجبار در انتخاب و اختلاف در توان خرید - وقتی که از فاکتورهای بازار استخراجه می‌شوند - حساس به نظر می‌رسند اما به گونه متعجب‌کننده‌ای نسبت به محدودیت در انتخاب اختلاف در توان خرید نمایش قدرت نظامی حکومت قدرتمند شدن حکومت برای اجرای خواسته‌هایش از راه زور و فشار رسمیت یافته. این چنین فراموشکار می‌شوند.

در قرن پنجم پیش از میلاد مونتسکیو فیلسوف چینی اظهار کرد: زمانی یک فرد می‌تواند در کتاب به عمل خطا و غیر عادلانه‌ای را تصدیق کند که آن عمل به وسیله یک فرد مخالف دیگر انجام شده باشد اما وقتی که همان عمل به وسیله گروه سازمان یافته‌ای از افراد انجام شده باشد شخص نخست باید همان ۲ مقوله درست و خطا صرد را نسبت باقی بماند. تسوای طلبان اجتماعی - اقتصادی نیز باید تحت نوعی سردرگمی باقی بمانند اما کدام سردرگمی و چرا؟

به نظر من، این شکلت تحلیل خوبی درباره یک و فقط یک گروه است و آن گروه

اگر تسوای طلبان اجتماعی - سیاسی یا تسوای طلبان آزادی خواه تعارض پیدا کنند، باید به مطالبات نوع دوم نسبت به نوع اول رجحان داد

عدم قرار دارد خصیصه اصلی حکومت اجرای اجباری احکام شی‌از راه ضرب و شتم، قتل و زنجاری کردن است. کسانی که خواستار دخالت بیشتر حکومت‌ها نسبتاً نهایتاً خواهان فشار و اجبار بیشتر و آزادی کمتری هستند.

مادامی که عده‌ای از مردم سیاست‌های گسترش یافته دیگری را از راه زور یا تهدید بر دیگر مردم ناراض می‌تعمیل می‌کنند صورت آنارشیستی سوسیالیسم نیز وضع بهتری نخواهد داشتند ما می‌توانیم زور و زور پذیری، صرف نظر از اینکه آنها یکی زور می‌گویند عوم مردم باشند و یا افرادی خاص و یا نماینده اکثریت باشند و یا افرادی نابرابری در قدرت را داریم «چنگل» مورد نظر هابز - یعنی جایی که در آن هر کسی آزاد است تا خواسته‌هایش را بر دیگری تحمیل کند - متضمن برابری در قدرت است زیرا به محض اینکه فرد موفق می‌شود تا دیگری را تابع خود سازد، عدم تسوای در قدرت نمایان می‌شود. چنگل مورد نظر هابز باید فرصتی برابر برای کسب قدرت را نشان دهد اما در این وضعیت فرد تسوای طلب از تسوای در نتیجه طرفداری می‌کند (انفقا به همین دلیل است که حقیقت و درستی از آزادی جدایی‌ناپذیر است). تنها استفاده موجه از قدرت استفاده منطقی است چرا که چنین استفاده‌ای از قدرت نه لای در قدرت را اعلا می‌کند تا تخلف از آن را بر همین اساس، دموکراسی آرمان‌گرا که در آن هر شهروندی فرصتی برابر

برای کسب مناصب سیاسی را دارد، صرفاً مجالی برابر را برای کسب قدرت نشان خواهد داد نه تسوای در نتیجه راه و بدین ترتیب آن بر خلاف تسوای مورد نظر لاک نیز خواهد بود برای فرد آزادی خواه، اگر گشتن این جمله که «هر کسی می‌تواند تا رسیدن به مقام ریاست جمهوری ترقی کند» سخن دوستی باشد باید این جمله که «هر کسی می‌تواند در آینده شما را مورد حمله و پورش خود قرار دهد» نیز واجد همان طنین شادی بخش باشد.

به لحاظ اخلاقی، عدم تسوای در قدرت، نسبت به نابرابری اجتماعی - سیاسی صرفاً تهاجی اغانت‌آمیزتری است بنابراین هر گاه که خواسته‌های تسوای طلبان اجتماعی - سیاسی با خواسته‌های تسوای طلبان آزادی خواه تعارض پیدا کند باید به مطالبات نوع دوم نسبت به نوع اول رجحان و برتری داده شود.

من نیز این مطلب را تأیید می‌کنم. من فکر می‌کنم که این مطلب را علاوه بر تأیید صرف می‌توان مستقل کرد اما من آن را استدلال نخواهم ساخت، چرا که به معنای خاص نیاز به اثبات آن بسیار تسوای طلبان اجتماعی - سیاسی، خود به عمل و نه در سخن، نشان می‌دهند که عدم تسوای در قدرت نسبت به نابرابری اجتماعی - سیاسی دارای شر بیشتری است بر لبه‌های شناسختی که من دارم اکثر تسوای طلبان اجتماعی - اقتصادی قطعاً در سرفقت یا پورش به هم‌کار خود حریم‌تر بودند. تا در فراگیری معرفتی که هم‌کاری در لای آن پول بیشتری در وقت می‌کرد از این رو، اینکه آنها علاوه بر کنامیک از این نابرابری‌ها معترض بودند شری بیشتر است در حقیقت اکثر تسوای طلبان اجتماعی - سیاسی عمل و عکس‌العمل روزگه شخصی خود را با نوعی تمهید و سواسی از اصول آزادی خواهان کنترل می‌کردند و منتظر عودت همان عمل

تسوای طلبان اجتماعی - اقتصادی هستند. اکثر تسوای طلبان اجتماعی - اقتصادی در تسوای طلبی خود صادق و در سیاست‌هایشان خوش‌گیت هستند.

با نقل این نکات منظور من این نیست که آنها کاملاً معصوم هستند علاوه بر این، یک سیاستمدار معصوم باید کسی باشد که بگوید «تبعیت اجباری افراد از حکومت از راه زور و فشار نظاممند و روسمی و تهدید وابسته به آن شری عظیم است اما این شر منصفانه برای جلوگیری از شرهای بزرگتر ضروری است». سیاستمداری که چنین دیدگاهی دارد از سیاستمداری خود خشنود نیست اما او بر خلاف ظاهر باید با هیبتی حزن‌ناگیز رفتار کند همچون آگاممنون (Agamemnon) که دختر خود را برای نجات کشتی‌های نالوگان قربانی کرد.

با چنین معیارهایی، سیاستمدارانی که قبضه قدرت اقتصادی را در دست دارند پنهان‌نبرد، می‌توانند به عنوان سیاستمداران معصوم توصیف شوند. وند برای تحقیق درباره شقوق دیگر نابرابری در قدرت باید تصدیق کرد که سیاستمدارانی که در داری قدرت اقتصادی هستند، پیش از تعیین آن‌ها چگونه آیا طریق دیگر قابل دسترس هستند یا نه، با چنین نابرابری‌هایی مواجه می‌شوند و این سیاستمدار را مجبور به انتخاب گزینش‌های ناخوش‌ایند می‌کند که او ترجیح می‌دهد تا از آن اجتناب کند. بنابراین من سیاستمداری با داشتن قدرت اقتصادی را دست کم در بیشتر موارد یک فسق یا فساد اخلاقی می‌دانم تا خطایی صرفاً معرفتی. همان طور که نژاد پرستی و تبعیض جنسی، فسق و فجوری اخلاقی هستند و نه صرفاً اشتباهات معرفتی.

توجه: زهره گلپایگانی

منبع: <http://www.mises.org/article.aspx?id=804&month=37&am>

ماخذ:

- 1- Murray N. Rothbard, Power and Market: Government and the Economy (Kansas City: Sheel Andrews and McMeel, 1977), p. 139.
- 2- Rothbard, Power and Market, pp. 215-216.
- 3- John Locke, Second Treatise of Government II.
- 4- Locke, Second Treatise II. 6.
- 5- Locke, Second Treatise II. 7.
- [6] Roderick T. Long, "The Nature of Law, Part II: The Three Functions of Law," Formulations #4 (Summer 1994), www.fecration.org; cf. Roderick T. Long, "The Benefits and Hazards of Dialectical Libertarianism," p. 445n, in Journal of Ayn Rand Studies 2, no. 2 (Spring 2001), pp. 395-448.
- 7- Antony Flew, The Politics of Procrustes: Contradictions of Enforced Equality (Buffalo: Prometheus Books, 1981), p. 12.
- 8- "Introduction: The Roots of Individualist Feminism in 19th-Century America," pp. 3, 23, in Wendy McElroy, ed., Freedom, Feminism, and the State, 2nd ed. (New York: Holmes & Meier, 1991), pp. 3-26.
- 9- Anarchy, Sex, Inequality Reexamined (Cambridge: Harvard University Press, 1992), pp. 21-23.
- 10- Ludwig von Mises, Human Action XXVII. 2.
- 11- Murray N. Rothbard, Power and Market, pp. 229-230.
- 12- Burton Watson, ed. & trans., Mo Tzu Basic Writings (New York: Columbia University Press, 1963), pp. 50-51.

پانویس:

- 1- مصحح ویرایش جمهوری آمریکا که در سال ۱۷۷۶ میلادی سرپرست کمیته تدوین منشور نوبس بوده است.